

## فهرست | <

- مقدمه ناشر ۹
۱. جین واینگارتن ۹
۲. مرواریدهای قبل از صبحانه ۱۲
۳. حواس پرتی مرگ بار ۱۷
۴. و غیر از این دو ۱۹
- [۱] مرواریدهای قبل از صبحانه ۲۳
- [۲] حواس پرتی مرگ بار ۶۳



## مقدمه ناشر

### ۱. جین واینگارتن

«من پیرم و خل وضع». معرفی نامه‌ای که واینگارتن در وبسایت واشنگتن پست دربارهٔ خودش نوشته است با این جمله شروع می‌شود.<sup>۱</sup> او سال ۱۹۵۱ به دنیا آمده و حالا ۶۶ ساله است، پس خیلی پیر نیست. اما، برای قضاوت دربارهٔ خل وضع بودن، جزئیات بیشتری لازم است. واینگارتن، بنا به گفتهٔ نزدیکان و همکارانش، آدمی است شدیداً شلخته، با سبیلی که از دو ور لبش پایین آمده و موهایی که سال تا سال رنگِ شانه به خودش نمی‌بیند. درعین حال، با وسواسی مرض‌وار در نوشتن، بی‌ادب و حتی گاهی وقیح، و با عادت‌هایی عجیب و غریب. مثلاً در

---

1. <https://www.washingtonpost.com/people/gene-weingarten/>

محل کارش عطسه‌های الکی می‌کند تا همکارانش را بترساند، یا ساعت‌ها گوشی تلفن دستش می‌گیرد تا آدم‌ها را سرِ کار بگذارد. خیلی‌ها او را بزرگ‌ترین روزنامه‌نگار زنده آمریکا می‌دانند، اسطوره‌ای که دو بار پولیتزر برده است، و همین آقا آواتارِ صفحه‌توییت‌ش استیکرِ مدفوع است. می‌رود آنجا و آدم‌ها را مسخره می‌کند یا حرف‌های بی‌ادبانه می‌زند.

جین و اینگارتن در دانشگاه نیویورک روان‌شناسی خوانده است، بعد، یک روز تحصیلات تکمیلی را رها کرده تا داستان یک بانده مافیایی پورتو ریکویی را بنویسد. چند سالی گزارشگری و نویسندگی کرده است و بعد ناگهان دست از نویسندگی کشیده و شده است ویراستار یک مجله حقوقی. چرا؟ برای اینکه به دختری که دوستش داشته نزدیک شود. بعدها با همان دختر ازدواج می‌کند و دوباره برمی‌گردد سر نویسندگی. از یک جا به بعد، طنزنویسی را شروع می‌کند که عمده شهرتش هم به همین طنزنویسی و هجونویسی است. با این حال معلوم نیست بهترین نوشته‌هایش برای خندانند است یا گریانند. می‌گوید داستان‌هایش را طوری می‌نویسد که خواننده بر اساس دیدگاه خودش تصمیم بگیرد که باید با آن‌ها تفریح کند یا از آن‌ها متنفر باشد: «یک جور کمدی و تراژدی هم‌زمان، بسته به اینکه چطوری نگاهش کنی». تام بارتلت، که گزارش بلندی درباره شخصیت

عجیبِ واینگارتن نوشته است، می‌گوید: «شخصیت واینگارتن خیلی شبیه نوشته‌هایی است که اسم او بالایش خورده: شوخ‌طبع، کنجکاو و وسواسی». واینگارتن بعدها در مصاحبه‌ای با مجلهٔ مادر جونز گفت همیشه جمله‌ای از دیو بری<sup>۱</sup> برای الهام‌بخش بوده است: «شوخ‌طبعی معیاری است برای اینکه چقدر فهمیده‌اید که در جهانی گیر افتاده‌اید که تقریباً به‌طور کامل از منطق گریزان است. قهقههٔ شیوهٔ بیان اضطرابی است که در اثر این فهم در درونمان حس می‌کنیم». در واقع، طنزنویسی برای واینگارتن راهی برای حفظ قوای عقلانی است، شیوه‌ای برای زنده ماندن در جهانی کشنده.

او، پس از آنکه در واشنگتن پست استخدام شد، نوشتن ستون طنزی به اسم «زیر جادهٔ کمربندی»<sup>۲</sup> را آغاز کرد. در کنار آن، همراه با پسرش دن، مجموعه کمیک استریپ‌هایی با عنوان «بارنی و کلاید»<sup>۳</sup> را می‌نویسد. این کمیک استریپ‌ها دربارهٔ دوستی یک میلیارد در با یک گداست. در همین حین، گاه و بیگاه مجموعه‌ای از جستارها یا نوشته‌های پراکنده رانیز به شکل کتاب‌های مستقل به چاپ رسانده است. واینگارتن، در سال ۲۰۰۹، رسماً از واشنگتن پست بازنشست شده است. از آن روز به بعد، کمتر نوشته است و خوب، بهتر است پرسیم کسی که دو بار پولیتزر برده دیگر چه

---

1. Dave Barry  
2. Below the Beltway  
3. Barney & Clyde

نیازی به نوشتن دارد؟ در این کتاب، دو جستاری که اینگارتن به خاطرش در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰ جایزه پولیتزر را در شاخه «نویسندگی شاخص»<sup>۱</sup> برده است می‌خوانید: «مرواریدهای قبل از صبحانه» و «حواس پرتی مرگ بار»، جستارهایی که به‌طور کامل بازنمایی از دنیای نویسندگی و اینگارتن‌اند.

## ۲. مرواریدهای قبل از صبحانه

رابرت سیگل، گزارشگر ان.پی.آر، بعد از آنکه «مرواریدهای قبل از صبحانه» جایزه پولیتزر را برای اینگارتن به ارمغان آورد، در مصاحبه‌ای از او پرسید که ایده این جستار از کجا آمد. اینگارتن می‌گوید که یک روز دیده است مردی دارد در گوشه‌ای از یک ایستگاه مترو ارگ می‌زند، ولی هیچ کس، مطلقاً هیچ کس، به او توجه نمی‌کند. ناگهان از ذهنش گذشته است که اگر خود یو-یو ما<sup>۲</sup> هم آنجا ایستاده بود، کسی برایش تره خرد نمی‌کرد. درواقع، او به یو-یو ما پیشنهاد این کار را هم داد، اینکه بیاید و در یک ایستگاه مترو ساز بزند. اما به نتیجه نرسید. اینجا بود که تصمیم گرفت سراغ بل<sup>۳</sup> برود، یعنی مشهورترین ویولن‌نوازی که می‌شناخت. این بار موفق شد او را راضی کند تا امتحانشان را روی بشریت اجرا کنند.

1. Feature writing

۲. Yo-Yo Ma: نوازنده فرانسوی-آمریکایی ویولن‌سل که او را بزرگ‌ترین نوازنده این ساز در قرن اخیر می‌دانند.

3. Joshua Bell

4. <https://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=89443778>

پس ظاهراً قصه ساده است: یکی از بهترین ویولن نوازان دنیا، جاشوا بل، یک روز صبح، با ویولنی به ارزش چند میلیون دلار، کنار راهروی یک ایستگاه مترو می ایستد و برخی از مهم ترین قطعات تاریخ موسیقی را با استادِ تمام می نوازد. در همین حال، تیمی از روزنامه و اشننگتن پست شرایط را زیر نظر دارند و مخفیانه از آن تصویر می گیرند. برخلاف تصور همه آن ها، نوازندگی جاشوا بل تقریباً توجه کسی را جلب نمی کند و مردم با عجله و بی اعتنا از کنارش می گذرند. همین. بعد جین و اینگارتن، ستون نویس روزنامه و طراح این آزمایش اجتماعی، آمده و شرح این داستان را نوشته و شده است «مرواریدهای قبل از صبحانه».

کلی کلر، منتقد ادبی، توضیحی درباره اسم این نوشتار داده است: «در انجیل متی ۶:۷ آمده است: 'آنچه مقدس است به سگان مدهید و نه مرواریدهای خویش پیش خوکان اندازید، مبادا آن ها را پایمال کنند، پس آنگاه برگردند و شما را بدرند.'<sup>۱</sup> مسیح این را راجع به بشارت انجیل گفته است و توضیحش این است که برخی پیام عیسی مسیح را با چنان شدتی انکار خواهند کرد که شاید بهتر باشد آن ها را به حال خود وانهمیم. و اشننگتن پست از این آیه استفاده کرده است تا اشاره کند به همه ما که اگر آنجا بودیم، آن ویولن نواز را در ایستگاه مترو رها می کردیم. و خوب البته این اتفاق پیش از صبحانه خوردن افتاد».<sup>۲</sup>

۱. به نقل از ترجمه پیروز سیار.

2. <https://storywarren.com/pearls-before-breakfast/>

واینگارتن با این نوشته واکنش های بسیار گوناگونی برانگیخته است. بعضی گریسته اند، بعضی خندیده اند، بعضی هم، به جای آن دو تا کار، فحش داده اند. مثلاً چارلز پی پیرس<sup>۱</sup>، روزنامه نگار و ورزشی نویس پرخواننده آمریکایی و البته یکی از دشمنان سرسخت این جستار، گفته است این داستان «درباره هیچ چیز هیچ چیزی نمی گوید»، اظهار نظری که احتمالاً واینگارتن از شنیدنش خوشحال شده است.

«مرواریدهای قبل از صبحانه» را نمونه ای کلاسیک و درعین حال بسیار نوآورانه از ژورنالیسم دانسته اند. سیگل از واینگارتن می پرسد که آیا می شود اسم این ژانر جدید را «ژورنالیسم اجرا»<sup>۲</sup> گذاشت؟ واینگارتن مخالفتی ندارد و تأکید می کند که بخشی از خواننده شدن جستار او برآمده از فیلم هایی بوده است که خواننده می توانست، وقتی دارد نوشته را از روی وب سایت وا شننگتن پست می خواند، ببیند. در واقع، بخشی از اهمیت این جستار در قالب جسورانه ارائه آن بود. خواننده می توانست، وقتی درباره موقعیتی صحبت می شود یا از آدمی حرف به میان می آید، روی فیلم آن را دنبال کند. و تنها همین هم نبود. خیلی ها که سال ها بود جز موسیقی پاپ چیزی گوش نداده بودند، بعد از خواندن این متن - چه بسا برای اولین بار در عمرشان -، تصمیم

---

1. Charles P. Pierce

2. performance journalism



گرفتند به دوسه قطعه از بزرگ‌ترین میراث‌های موسیقی کلاسیک گوش بدهند، قطعاتی که در این جستار معرفی شده‌اند. بعضی روی یوتیوب چند تا از اجراهای بل را تماشا کرده‌اند. و خوب، باید اذعان کرد که احتمالاً خیلی‌ها، بعد از چند ثانیه، با عذاب وجدانی ضمنی، حق را به همه آن هزار نفری داده‌اند که نوازندگی بل را معمولی یا غیرجالب یافته و بی‌اعتنا از کنارش گذشته بودند. خوبی - و بدی - امتحانی که واینگارتن گرفته این است که همیشه برای مردود شدن در آن وقت هست.

ترکیب فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات، تاریخ و گزارشگری در این نوشته فرمی خاص و به شدت پویا به آن بخشیده است. گویی نویسنده هیچ مرزی نمی‌شناسد و از همه چیز برای رسیدن به حد اعلای نوشتار بهره می‌گیرد. امروز این سبک نوشته‌ها رایج‌تر شده‌اند، اما همچنان «مروریدهای قبل از صبحانه» نمونه شاخصی از این روزنامه‌نگاری جدید است.

در کنار این‌ها، پیام واینگارتن، در عین ظرافت، کوبنده و سهمگین است، اینکه سرعت زندگی مدرن دارد ما را از پا می‌اندازد و توانایی‌ها و فرصت‌های زیست انسانی را از ما می‌گیرد.

«مروریدهای قبل از صبحانه» صبح روز یکشنبه، ۸ آوریل ۲۰۰۷، چاپ شد و هم‌زمان در وب‌سایت واتسنگتن پست نیز بارگذاری شد. میلیون‌ها نفر آن را خواندند، جایزه پولیتزر

را به نویسنده‌اش دادند و هنوز آن را در بسیاری از دوره‌های نویسندگی تدریس می‌کنند. در سال ۲۰۱۴، جاشوآ بل بار دیگر، با اعلام رسمی و تبلیغات قبلی، در یکی از ایستگاه‌های متروی واشنگتن ویولن نوازی کرد. این برنامه برای حمایت از موسیقی و تشویق کودکان به هنر اجرا شده بود و، برخلاف تجربه قبلی، خیلی‌ها دو ساعت قبل از شروع برنامه در سالن ایستگاه جمع شده بودند و وقتی بل وارد شد، جمعیت آن قدر زیاد شده بود که آدم‌های زیادی اصلاً نمی‌توانستند او را ببینند یا صدای نواختنش را به درستی بشنوند.

بل، در این اجرای دوم، در سی دقیقه سه قطعه را اجرا کرد، دو تا از باخ و سومی از مندلسون. گروهی از بچه‌ها نیز در این برنامه ویولن نوازی کردند. بل گفت از حضور بچه‌ها خیلی هیجان زده است و توضیح داد که هفت سال پیش، وقتی داشت در آن راهروی مترو ویولن می‌زد، تنها بچه‌ها بودند که بی بروبرگرد توجهشان به او جلب می‌شد و برای شنیدن موسیقی‌اش پا سست می‌کردند. این شاید خوشایندترین چیزی است که در این جستار خواهید خواند: شوق بی‌بدیل بچه‌ها. گویا آن‌ها تنها کسانی هستند که، در دنیای خاکستری و ملال‌آور ما بزرگ‌ترها، هنوز دلشان می‌خواهد همه چیز را تعطیل کنند و چند دقیقه‌ای را در راهروی یک ایستگاه مترو بایستند به تماشای ویولن‌زدن مردی که از شهرت، نبوغ یا مهارتش چیزی نمی‌دانند.